



درس‌هایی از امام حسن مجتبی



حسین تربتی

خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را
به دو نیم تقسیم کرده و نصف آن را
برای خود نگهداشت و نصف دیگر را
در راه خدا بخشید.^۱

۲. بخشش و عنایت همراه با
هدایت

عثمان در کنار مسجد مدینه

درباره زندگی حضرت امام
حسن مجتبی و مسائل مربوط به آن
حضرت، مقالات متعددی در این
مجله به چاپ رسیده است.^۱

در این شماره به بیان خاطراتی از
آن حضرت اکتفا می‌کنیم، و تحلیل و
توضیح آن را به عهده خود مبلغان
گذاشته و امیدواریم با استفاده از توان
شخصی و مقالات قبلی، از آنها بهره
ببرند.

۱. سخاوت بی‌بدیل

مورخان نوشته‌اند: «حضرت
مجتبی علیه السلام» در طول عمر خویش دو
بار تمام اموال و دارایی خود را در راه

۱. مقالات چاپ شده درباره امام حسن علیه السلام را
در شماره‌های ۱، ۴، ۱۱، ۱۶، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۴۰، ۴۷،
۵۲، ۵۹، ۷۱، ۷۶ و ۸۳ مبلغان ملاحظه فرمایید.
۲. تاریخ الخلفاء، سیوطی، مکتبه المثنی، ۱۳۸۳
ق، ص ۱۹۰؛ تاریخ یعقوبی، نجف، مکتبه
الحیدریه، ج ۲، ص ۲۱۵؛ تذکرة الخواص، ابن
جوزی، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ ق،
ص ۱۹۶.

نشسته بود. مرد فقیری از او کمک مالی خواست. او پنج درهم به وی داد. فقیر گفت: مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیشتری به من کند. عثمان به طرف حضرت مجتبی و حسین بن علی علیهما السلام و عبدالله جعفر، که در گوشه‌ای از مسجد نشسته بودند اشاره کرد و گفت: نزد این چند نفر جوان که در آنجا نشسته‌اند رفته، از آنها تقاضای کمک می‌کنی.

وی نزد آنها رفت و درخواست کمک نمود. امام حسن علیه السلام فرمود: از دیگران کمک مالی خواستن، تنها در سه مورد رواست: دیه‌ای (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن به کلی عاجز باشد، یا بدهی کمرشکن داشته باشد که از عهده پرداخت آن ناتوان است، و یا فقیر و در مانده گردد، به گونه‌ای که دستش به جایی نرسد. پس در مورد کدامیک از این سه مورد درخواست کمک می‌کنی؟^۱

گفت: اتفاقاً گرفتاری من یکی از همین سه چیز است. حضرت مجتبی علیه السلام پنجاه دینار به وی داد، و امام حسین علیه السلام به پیروی از آن حضرت [و

با حفظ حرمت او] چهل و نه دینار، و عبدالله بن جعفر چهل و هشت دینار به وی دادند.

مرد فقیر هنگام برگشت، از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: چه کردی؟ جواب داد: از تو پول خواستم، تو [اولاً کم] پول دادی و [ثانیاً] نپرسیدی پول را برای چه منظوری می‌خواهم؟ اما هنگامی که نزد آن سه نفر رفتم، یکی از آنها (حسن بن علی) در مورد مصرف پول از من پرسش نمود و آن‌گاه هر کدام مبالغی را به من عطا کردند.

عثمان گفت: این خاندان، منبع علم و حکمت، و سرچشمه نیکی و فضیلتند. نظیر آنها را نمی‌توان یافت.^۲

۳. جواب هدیه

یکی از کنیزان حضرت، دست گلی را به عنوان هدیه به آن حضرت تقدیم کرد. حضرت او را در مقابل آزاد نمود. وقتی به آن حضرت گفتند:

۱. «إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لِأَنْجُلَ إِلَّا فِي إِحْدَى ثَلَاثٍ دَمٌ مُنْجَعٌ، أَوْ

ذَبْنٌ مُقَرَّبٌ، أَوْ فَقْرٌ مُدْفَعٌ، فَفِي أَيِّهَا تَسْتَلُّ؟»

۲. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، تهران، المطبعة الاسلامیه، ۱۳۹۳ ه. ق، ج ۴۳، ص ۳۳۳.

چگونه کنیزی را که قیمت گزافی دارد در مقابل یک دسته گل آزاد کردی؟ فرمود: خداوند ما را این چنین تربیت نموده و فرموده است: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِمَّا أُرْدُودُهَا»^۱ «هرگاه با تحیتی به شما تحیت گفته شد، شما نیز تحیتی بهتر یا همانند آن بفرستید.» و من هدیه‌ای را بهتر برای این کنیز از آزادی او نیافتم.^۲

۴. کمک از طریق راهنمایی

گاه حضرت دست خالی بود و نمی‌توانست مستقیم به فقیری کمک کند، از این رو از طریق راهنمایی صحیح مشکل او را حل می‌کرد. روزی فقیری نزد آن حضرت آمد و درخواست کمک نمود. حضرت پولی نداشت به او کمک کند و از اینکه مرد فقیر ناامید برگردد، شرمسار بود؛ لذا فرمود: آیا حاضری تو را به کاری راهنمایی کنم که به مقصودت برسی؟ فقیر گفت: چه کاری؟ حضرت فرمود: امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه [سخت] عزادار است، ولی هنوز کسی [جرأت نکرده] به او تسلیت بگوید. نزد خلیفه می‌روی و با سخنانی که به

تو می‌گوییم، او را تسلیت می‌گویی. فقیر گفت: چگونه تسلیت بگویم؟ حضرت فرمود: وقتی نزد خلیفه رسیدی بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَتَرَهَا بِجُلُوسِكَ عَلَى قَبْرِهَا وَلَا هَتَكَهَا بِجُلُوسِهَا عَلَى قَبْرِكَ؛ ستایش خدای را که او را مستور کرد [و زیر خاک پنهان نمود] با نشستن تو بر قبر او (یعنی زیر سایه پدر از دنیا رفت) و او را هتک و اهانت نکرد با نشستن او بر سر قبر تو (یعنی ممکن بود بعد از تو دخترت در عالم تنهایی مورد هتک و بی‌حرمتی قرار بگیرد).»

مرد فقیر طبق گفته حضرت عمل کرد. این جملات عاطفی اثر عمیقی بر روح خلیفه گذارد و از حزن و اندوه او کاست؛ از این رو دستور داد جایزه‌ای به وی بدهند. آن‌گاه پرسید: این سخن از آن تو بود؟ گفت: نه، حسن بن علی (علیه السلام) آن را به من آموخته است. خلیفه گفت: راست می‌گویی، او منبع سخنان فصیح و شیرین است.^۳

۱. نساء/ ۸۶.

۲. بحار الانوار، همان، ج ۴۳، ص ۳۳۲.

۳. حیاة الامام الحسن (علیه السلام)، باقر شریف القرشی، چاپ دوم، نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۴ ه. ق.

حضرت آمد و عرض کرد: من [به فردی] بدهکارم و طلبکارم تهدید کرده اگر قرض او را ادا نکنم آبرویم ببرد. حضرت طواف را قطع کرد و از مسجد الحرام خارج شد تا همراه وی به نزد طلبکارش رود و برای او مهلت بگیرد.

ابن عباس که گمان برد حضرت اعتکاف خویش را از یاد برده است عرض کرد: گویا اعتکاف خود را فراموش کرده اید؟ حضرت فرمود: «لَمْ أَنْسِ وَلَكِنِّي سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنَّهُ قَالَ مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَكَأَنَّمَا عَبَدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ تِسْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ صَائِمًا نَهَارًا قَائِمًا لَيْلَةً»^۱ از یاد نبرده‌ام، ولی از پدرم شنیدم که از جدم رسول خدا ﷺ نقل می‌کرد که او فرمود: هر کس در مورد حاجت برادر مسلمانش تلاش کند، مانند آن است که خدای عزیز و جلیل را نه هزار سال عبادت کرده باشد، که روزهایش را روزه بوده و شبهایش را به قیام گذرانده

ج ۱، ص ۳۰۲؛ سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ص ۹۱ و ۹۲.

۱. بحار الانوار، همان، ص ۳۵۰.

۲. ر.ک: سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۳۵۶؛ وسائل الشیعة، حرّ عاملی، دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ص ۴۰۹.

۵. نجات از دست دشمن بی رحم

شخصی خدمت حضرت مجتبی علیه السلام رسید و عرض کرد: ای فرزند امیرمؤمنان! تو را به خدایی که به شما نعمت فراوان داده سوگند می‌دهم به فریاد من برس که دشمنی ستمکار دارم که نه حرمت پیران را پاس می‌دارد، و نه به کوچکی صغیران ترخّم می‌کند. حضرت که به جایی تکیه داده بودند، با شنیدن این سخن برخاسته و فرمودند: این دشمن کیست تا داد تو را از او بگیرم؟

عرض کرد: دشمن من فقر و نداری است. حضرت اندکی سر به زیر انداخته، سپس به خدمتکار خویش فرمودند: آنچه از مال نزد تو موجود است حاضر کن. او نیز پنج هزار درهم آورد و به آن مرد داد. و بعد، حضرت فرمودند: تو را به خدا سوگند می‌دهم هرگاه بار دیگر این دشمن به تو حمله کرد و در حق تو ستم روا داشت، او را نزد من بیاور تا [شتر] او را از تو دور گردانم.^۱

۶. گره‌گشایی یا عبادت مستحبی

امام حسن مجتبی علیه السلام در حال اعتکاف در مسجد الحرام، مشغول طواف خانه خدا بود که ناگهان مردی نزد آن

باشد.»

فرمود: ای مرد! آیا غذا و خوردنی پیدا نمی‌شود تا میل کنیم. مُدرک فوراً مقداری نان و سبزی و نمک آورد و حضرت تناول کرد و فرمود: چقدر خوشمزه و پاکیزه بود! طسولی نکشید که غذای بسیار لذیذ و خوشمزه‌ای آوردند. امام به مُدرک فرمود: تمام غلامان و خدمتگزاران را فراخوان تا از این غذا بخورند. غلامان آمدند و از غذا خوردند، ولی امام خود تناول نفرمود. مُدرک علت را پرسید. حضرت فرمود: آن نان و نمک و سبزی غذای محرومان بود و همان غذای محبوب من می‌باشد.^۳

۹. مهربانی بر کودکان

جمعی از کودکان مشغول غذا خوردن بودند. امام حسن علیه السلام به آنان رسید. آنها از امام برای خوردن غذا دعوت کردند. حضرت اجابت کرد و کنار آنان نشست و با آنان غذا خورد. سپس آنها را به منزل خویش دعوت نمود و هدایای ارزشمند و قابل توجهی به آنها عطا کرد و چنین فرمود: ارزش کار آنها بیشتر از ارزش کار من بود.

۷. برتر از گذشت

حضرت مجتبیٰ علیه السلام گوسفندی داشتند. روزی می‌بیند که پای گوسفند شکسته است. به غلام خود فرمود: چه کسی این کار را کرده است؟ غلام عرض کرد: من این کار را انجام داده‌ام. حضرت فرمود: چرا چنین کردی؟ غلام عرض کرد: می‌خواستم شما را ناراحت و اندوهگین کنم. حضرت تبسم کرد و آن‌گاه فرمود: این عمل به خاطر این است که تو آزاد نیستی. پس او را آزاد کرد و به او هدیه خوبی نیز عطا فرمود.^۱

راستی حضرت حقیقتاً مصداق این آیه است که می‌فرماید: ﴿وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالسَّافِرِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُخْسِرِينَ﴾؛^۲ «و خشم خود را فرو می‌برند، و از خطای مردم در می‌گذرند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد.»

۸. قناعت و ساده زیستی

روزی حضرت مجتبیٰ علیه السلام با برادرش حسین بن علی علیه السلام و فرزندان عباس به باغ یکی از ارادتمندان رفتند و در باغ گردش نمودند و در گوشه‌ای نشستند. امام مجتبیٰ علیه السلام به شخصی به نام مُدرک بن زیاد

۱. حیاة الامام الحسن علیه السلام، قرشی، ج ۱،

ص ۲۱۴.

۲. آل عمران/ ۱۳۴.

۳. حیاة الامام الحسن علیه السلام، همان، ج ۱، ص ۳۳۰.

و پسین لحظه‌های بیماری امام حسن مجتبی علیه السلام به محضر آن حضرت رسیدم، در حالی که در مقابل آن حضرت تشتی که در آن لخته‌های خون بود، قرار داشت، عرض کردم، چرا خود را درمان نمی‌کنید؟ حضرت فرمود: کار از درمان گذشته است. عرض کردم: ای پسر رسول خدا نصیحتی بفرماید. فرمود: «اسْتَعِذْ بِسُفْرِكَ وَ حَصْلِ زَادِكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ وَ اعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا وَ الْمَوْتَ يَطْلُبُكَ وَ لَا تَحْمِلُ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئًا فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ خَازِنًا لِيَغْفِرَكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ وَ فِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ؛ خود را برای سفر آخرت آماده کن، و قبل از فرارسیدن مرگ، زاد و توشه تهیه کن، و بدان که به راستی تو به دنبال دنیا هستی در حالی که

چرا که آنان از تمام آنچه خود داشتند به من خوراندند، و غیر از آن چیزی نداشتند؛ ولی ما از آنچه که داریم به آنها عطا کردیم و غیر از آن نیز داریم.^۱

۱۰. شجاعت بی نظیر

امام مجتبی علیه السلام در جنگ جمل، در رکاب پدر خود امیر مؤمنان علیه السلام در خط مقدم جبهه می‌جنگید و از یاران دلاور و شجاع علی علیه السلام سبقت می‌گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می‌کرد.^۲ شجاعت حضرت به قدری بود که امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ صفین از یاران خود خواست که حسن و حسین علیه السلام را از ادامه جنگ باز دارند؛ چنان که می‌خوانیم: «اسْلُكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ لَا يَهْدُنِي فَاتِي أَنْفُسُ يَهْدِينِ (الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ) عَلَى الْمَوْتِ لِيَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»؛^۳ جلو این جوان را بگیرد که [با کشتنش] من از پا در می‌آیم، به راستی من از فرستادن این دو (حسنین علیه السلام) به کام مرگ دریغ می‌ورزم؛ چرا که با از بین رفتن این دو، نسل پیامبر قطع خواهد شد.

۱۱. موعظه و نصیحت ماندگار

جنادة بن امیة می‌گوید: در

۱. همان، ص ۳۲۴.

۲. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، قم، انتشارات علامه، ج ۴، ص ۲۱.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۱ م، ج ۱۱، ص ۲۵، خطبه ۲۰۰؛ حیاة الامام الحسن، قرشی، ج ۱، ص ۴۹۷.

عَشِيرَةٌ وَ هَيْبَةٌ بِأَسْلُطَانٍ فَأَخْرَجَ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ؛^۱ برای دنیابیت به گونه‌ای کار کن که گویا همواره زنده هستی، و برای آخرت [نیز] به گونه‌ای کار کن که گویا فردا می‌میری [و همواره آماده باش]. و اگر می‌خواهی بدون عشیره و قبیله عزیز باشی و بدون سلطنت [و حکومت داری] هیبت و شکوه داشته باشی، پس از ذلت معصیت خدا خارج شود [و] به عزت طاعت الهی [پناه ببر].»

ختم بحث

از ماتم حسن همه کون و مکان گریست چون در کنار او شه لب تشنگان گریست زهر جفا چو بر جگرش کارگر شدی زهرا و مرتضی و نبی در جنان گریست زینب چو دید لخت جگر از برادرش چندان گریست کز آلمش آسمان گریست عباس نوجوان به کنار جنازه‌اش بر سر زنان ز ماتم شاه جهان گریست زان تیرها که بر تنش آمد ز جور کین تا روز حشر حضرت صاحب زمان گریست بر قبر بسی چراغ و به مظلومیش فلک با عرش و فرش و جمله کروبیان گریست

مرگ به دنبال توست، و غصه روزی را که هنوز نیامده [یعنی فردا] بر روزی که در آن قرار داری تحمیل نکن [بلکه از امروزت استفاده کن]. و بدان که آنچه بیش از غذای خود از مال کسب می‌کنی، خزان‌دار و نگهبان [وارثان و] دیگران هستی. بدان که به حقیقت در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب و در شبهناک آن سرزنش است.»

«فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ مَرَّةً فَذُكِرْتُ مِنَ الْمُنْذَرِينَ خُذْ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَلَالًا قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا وَ إِنْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَزْرٌ، فَأَخَذْتَ كَمَا أَخَذْتَ مِنَ الْمَيْتَةِ، فَإِنْ كَانَ الْعِتَابُ فَإِنَّ الْعِتَابَ يَسِيرٌ؛ پس دنیا را به منزله مرداری قرار بده و به اندازه کفایت [و در حد ضرورت] از آن بگیر. پس اگر آن [مال] حلال باشد [با مصرف اندک] زهد ورزیده‌ای و اگر حرام باشد گناهی بر تو نیست؛ چرا [که به اندازه ضرورت و در حال اضطرار از آن استفاده برده‌ای و] از آن برگرفته‌ای، چنانکه از مردار [در حال اضطرار] بهره می‌بری. پس اگر [هم] عتابی باشد، بسیار اندک است.»

«وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا وَإِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِأَسْلُطَانٍ

۱. بحار الانوار، همان، ج ۴۴، ص ۱۳۸، حدیث ۶.